

۱. هسته‌ی اصلی و اصول کلیدی اندیشه‌ی جماعت‌گرایانه یا کامیونیتاریانیستی از نظر شما چیست؟

هسته اصلی اندیشه جماعت‌گرایانه یا در اصلاح زبان فرانسه «کمونوتاریسم» (Communautarisme) عبارت از یک نظریه در جامعه‌شناسی و در نتیجه فلسفه سیاسی است دایر بر عدم استقلال فرد از جامعه. به این معنی که فرد وابسته به عناصر فرهنگی، قومی، مذهبی، و به طور کلی اجتماعی است به طوری که بدون فهم این عناصر و تأثیر پذیری از آن‌ها وضعیت فردی قابل فهم و قابل گزارش نیست. فرد مستقل از بستر اجتماعی که در آن متولد شده و شکل گرفته و بالیده موجودی انتزاعی و غیر واقعی است. درست است که هر فرد موجود منحصر به فردی است با مشخصات ارثی و تربیتی خاص خود، اما در عین حال متأثر از عناصر اجتماعی عمومی، زمان و مکان خود نیز هست. به عبارت دیگر گرچه فرد در ساخت وضعیت مؤثر است اما متقابلاً این وضعیت است که فرد را می‌سازد به طوری که این عناصر وجه اشتراک او با سایر هم‌نوعان‌اش را تشکیل داده و او را وابسته و متحد با زبان، قوم و مذهب خاصی در می‌آورد و نسبت به آن وضعیت متعهد می‌کند.

با این حال در جریان عمل سه مفهوم از این اصل به عنوان پیامدهای اجتماعی آن استنتاج می‌شود:

۱- روش‌ها و اهداف اقلیت‌ها (فرهنگی، مذهبی و قومی) به منظور تمایز از کل جامعه و تقویت

همبستگی میان خود.

۲- سازمان‌های اجتماعی با ایدئولوژها و مرام‌ها یا تفاسیر و قرائت‌های دینی خاص که موجب

همبستگی میان اعضای آن‌ها شده و آن‌ها را از سایر مردم («معمولی‌ها») جدا می‌کند و منجر به نوعی

احساس خود مقدس‌پنداری در آن‌ها می‌شود. رهبران سیاسی چه به طور ایجابی (در درون جمعیت) و

چه سلبی (مخالف آن جمعیت) با شعارهای مثبت و منفی به این احساس دامن می‌زنند.

۳- واحدهای کوچک معترض به جامعه صنعتی که به مناطق و محل‌های خاصی پناه می‌برند و سعی می‌کنند به‌طور منزوی از کل جامعه زندگی کنند.

با این حال پیشینه «کمونوتاریسم» به مفهوم همبستگی در اندیشه، ایمان و سلوک فردی و آداب اجتماعی، تاریخی بسیار طولانی به اندازه عمر بشر دارد و از این لحاظ در عمل با مفهوم اُمت، اُمت واحد، اُمت برگزیده، در اسلام، مسیحیت، یهودیت مترادف است. نمونه‌های تاریخی را که می‌توان به عنوان شاهد نام برد عبارت است از: جامه مهاجرین و انصار در صدر اول اسلام، یهودیان اخراجی از مصر در داستان خروج قوم موسی، جمعیت‌های مذهبی در جامعه کنونی آمریکا نظیر امیث‌ها و مورمون‌ها با استقلال نسبی درون منطقه‌ای. - گرچه به عنوان یک دولت محلی فدرال محسوب نمی‌شوند -، جوامع پراکنده بقایای نابود شده بومیان سرخ پوست در سراسر قاره آمریکا یا اسکیموها و به اصطلاح «ای‌نوی‌ها» (بومی‌ها INNUI) در کانادا. کولی‌ها در اروپا به ویژه جنوب. خوارج الجزایر در منطقه طوارق و غردایه. بهایی‌ها، مزدکیان و فرقه اسماعیلیه و اخوان الصفا. در این معنی همواره گرایش در احزاب و سازمان‌های انقلابی و نیز ارتجاعی دایر بر تبدیل شدن به یک اُمت مجزا نسبت به ملت وجود داشته. همچون فراماسون‌ها، طالبان، القاعده و داعش. سکتاریسم سیاسی در نهایت منجر به چنین انتخابی می‌شود. همچون انجمن حجتیه، مجاهدین خلق و مافیای ایتالیا که از درون سازمانی آزادیخواهانه در منطقه سیسیل در جنوب ایتالیا پدید آمد. چرا راه دور برویم نه تنها بین‌الملل صهیونیستی که منجر به تشکیل دولت اسرائیل شد نمونه برجسته و بزرگ اندیشه کمونوتاریستی است. بلکه جوامع یهودی با تمام پراکندگی‌ها و تنوع‌هایش در تمام نقاط دنیا از یک همبستگی شدید کمونوتاریستی برخوردارند. واژه کمونوته ژوئیف (جامعه یهودی) در تمام کشورها از نمونه‌های مشخص و پرمعنای پدیده جماعت گرایانه یا اصالت جمعیت خاص (برگزیده) است. به این معنی کمونوتاریسم یا جمعیت‌گرایی در جریان تاریخی نه تنها یک جریان نو پدید نیست، بلکه در گذشته تاریخی و حتی پیشا تاریخی (بنا بر شواهد و فرضیاتی

از کمون اولیه و قبایل بدوی) بیشتر واقعیت و اهمیت داشته و در جریان تکوین دولت - ملت به تدریج کم رنگ شده است.

۲. چه نسبتی میان جماعتگرایی با لیبرالیسم و سوسیالیسم وجود دارد؟ آیا می‌توان جماعتگرایی را نسخه‌ی روزرسانی‌شده‌ی سوسیالیسم تلقی کرد یا آبشخور نظری این دو مجزا از همدیگر است؟

نسبت میان کمونوتاریسم با لیبرالیسم و سوسیالیسم بسیار ظریف و جزئی و یا مقطعی و مرحله‌ای است. ممکن است در بعضی موارد شباهتی کاربردی بین کمونوتاریسم و یکی از این دو مکتب اقتصاد سیاسی به وجود آید. اما این نسبت جوهری و اساسی نیست. لیبرالیسم مکتب آزادی و اصالت فرد است. آزادی‌ای که به‌طور بنیادی با تفوق جمعیت یا حتی تسلط روح جمعی بر فرد قابل جمع نیست. از طرف دیگر و در جهت مخالف لیبرالیسم، سوسیالیسم فرد را به تبعیت از الگوهای اقتصادی - اجتماعی مرامی خاص خود که در انواع آن از خلع کامل مالکیت گرفته تا محدودیت آن دعوت می‌کند، که این نیز یک اصل بنیادی در کمونوتاریسم نیست، گرچه می‌تواند شکلی خاص از کمونوتاریسم باشد. در واقع در کمونوتاریسم طیف متنوعی از اشکال و ساختارهای اجتماعی قابل تصور و پذیرش است. همچنانکه در گذشته تاریخی وجود داشته و پیش از این عرض کردم.

۳. نارسایی‌های و سویه‌های چالش‌آفرین جماعتگرایی کدامند؟ آیا چنانکه برخی منتقدان گفته‌اند جماعتگرایی می‌تواند موجب پیدایش گونه‌ای توتالیتاریسم و نفی حقوق و آزادی‌ها و خودمختاری فردی شود؟

بله نه تنها در عالم نظر چنین چیزی ممکن است. بلکه در گذشته مصادیق واقعی تاریخی هم داشته. کشتار دو میلیون نفر انسان در کامبوج توسط پل پوت در دوران تسلط حزب کمونیست نمونه بارز چنین

فاجعه‌ای است. اصلاً ریشه این واژه از کلمه کمون فرانسوی است که در انقلاب کبیر فرانسه در دهه آخر قرن هجدهم و بعدها در شورش‌های دهه سی و به ویژه دهه هفتاد میلادی در فرانسه نهادینه شد. بارزترین و نهادینه‌ترین نمونه تاریخی آن کمون هفتاد و دو روزه مشهور پاریس در سال هزار و هشتصد و هفتاد و یک میلادی است. نمی‌خواهم به هیچ وجه کمون پاریس را با فاجعه کشتار پل پُت در کامبوج مقایسه کنم. کمون پاریس با تقدیم سی‌هزار شهید از تهی‌دستان و کارگران سرکوب شد. حتی فاجعه کامبوج را نمی‌خواهم به حساب کمونیسم مارکسیستی بگذارم. بلکه می‌خواهم به جان کلام اشاره کنم. و این که کمون پاریس هم در صورت پیروزی طبعاً احکام مرامی (ایدئولوژیک) خود را نه تنها در پاریس بلکه در سراسر فرانسه به اجرا می‌گذاشت و خواست و اراده یک جمعیت پیروز را بر تمام کشور جاری و مسلط می‌کرد. همچنانکه جاهای دیگر جهان مذاهب چنین کرده‌اند و حتی روشنگری و سکولاریسم چنین کرد، و هنوز هم در فرانسه به نام لائیسیته (بهتر است بجای سکولاریسم بگوییم لائیسیته که در زبان فرانسه بیشتر متداول است و بهتر افاده مقصود می‌کند) آزادی فردی محدود یا بلکه سرکوب می‌شود. متأسفانه و به غلط و شاید به خاطر همین تجربیات در عمل واژه سکولاریسم در حال حاضر در ایران معنایی جز خودش پیدا کرده و تبدیل به نوعی برچسب ضد دین شده است) دولت با تمسک به قانون مانع پوشیدن مقنعه در مدارس و مؤسسات آموزشی و حتی اماکن نیمه عمومی دولتی و خصوصی همچون بانک‌ها و ادارات می‌شود. و می‌دانیم که در جاهای دیگر در کشورهای اسلامی جریان معکوس به نام دین مسلط است و هر دو نوعی کمونوتاریسم سلطه‌گرایانه است. اینجاست که طرد هرگونه خشونت و حتی طرد خشونت قانونی باید در دستور کار همه جمعیت‌های مدنی قرار گیرد تا روزی تبدیل به یک حکم سراسری و قطعی تمدنی شود. در آن صورت در میان خیلی چیزهای آشتی ناپذیر می‌تواند راه حلی برای آشتی پیدا شود. تنها راه صلح و بهزیستی بشریت نیز همین است. یعنی زندگی به اشکال متنوع در زیر چتر صلح و همزیستی، وگرنه خواست یکی شدن، یکی فکر کردن، یک ایدئولوژی، یک مذهب، یک خدا هیچ یک در حال حاضر چشم‌انداز واقع‌بینانه و قابل تحقق ندارد.

شاید انواعی از کمونوتاریسم بتواند در آینده بشریت با وفاق و صلح به وجود می‌آید. مثلاً در ادامه تجربه آمریکایی شاید بتوان با یک نوع تفاهم اجتماعی در سطح ملی مناطق وسیعی در حد شهرستان و استان را به گروه‌های خاص عقیدتی اختصاص داد. گرچه در زمان کنونی در عمل بسیار مشکل، پر تناقض، توهم آمیز و ناکجا آبادی است، اما کسی چه می‌داند. شاید دست آخر تنها راه زندگی مسالمت آمیز باشد. نمونه‌های کوچکی از این راه حل هم اکنون به وجود آمده. به عنوان ذکر یک نمونه واقعی: پلاژ مخصوص لختی‌ها در جاهای مختلف اروپا از جمله شهر لاهه و بارسلون در اسپانیا. هیچ کس نمی‌داند تاریخ چه در آستین دارد. در طول تاریخ کم نیست چیزها یا عناصری که در دوره‌ای غیر قابل جمع تلقی می‌شده، در دوره‌ای دیگر با هم جمع شده. تناقض‌ها با هم چیز دیگری ساخته‌اند که هیچ یک از آن دو نبوده. برای آسان سازی مطلب می‌توان از نظریه دیالکتیکی تز، آنتی‌تز و سن‌تز کمک گرفت. منتهی این هم منوط به طرد و رفع خشونت و کاربرد زور در تمدن بشری است. چیزی که در زمان حاضر قابل تحقق نیست. منظورم یک مدنیت کاملاً خیالی و آرمانشهری است.

۴. جماعتگرایی در ایران با توجه به زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی چه امکان و افقی برای تحقق و پیگیری دارد؟

به گمان من هیچ چشم‌انداز عملی در حال حاضر در ایران وجود ندارد. جمعیت‌گرایی راه طولانی‌ای برای تحقق در ایران دارد. همانطور که عرض کردم تشکیل دولت-ملت سراسری یک پیشرفت در تاریخ بشریت بوده که به تفرقه‌های مخرب قومی و مذهبی پایان داده. با این حال بعید نیست مثل خیلی بازگشت‌های تاریخی دیگر بعد از طی یک دوران تجربه طولانی فراکنش دولت-ملت، آیین پرستش «خودی» بار دیگر از زیر خاکستر خود سر برآورد. بهترین نشانه این آتش زیر خاکستر، فراز آمدن پدیده داعش، القائده، طالبان و امثال این‌هاست. فرایندی که تاریخ نشان می‌دهد، این است که جوامع ابتدا مسیر تکوین دولت-ملت را از سر می‌گذرانند. پس از آن شاید امکان بازگشت مسالمت آمیز

منطقه‌ای، فدرال یا انواع دیگر ساختارهای متنوع قومی، مذهبی، عقیدتی فرهنگی به ساختارهای جماعت گرایانه به وجود آید. جوامع دموکراتیک غربی- بر سر واژه دعوا نکنیم همان دموکراسی لیبرال- به چنین چشم‌اندازی نزدیک‌ترند، ما هم باید همان مرحله پختگی دولت- ملت را طی کنیم تا به مرحله کمونوتاریستی صلح آمیز برسیم. گرچه بعضی‌ها معتقدند، ایران خیلی پیش از غرب تکوین دولت- ملت را از سر گذرانیده، اما این نظریه خالی از تعصب تاریخی نیست. واقعیت این است که آن دولت- ملت‌های تاریخی پیش از اسلام با دولت- ملت‌های امروزی دموکراتیک (ولو دموکراسی نسبی و لیبرال) بسیار فاصله دارد. حتی با امپراطوری بزرگ صفویه.